



## جلسه ششم

### نگرش کلی به تعریف و مفهوم جنگ

این جمله که تعریف پدیده‌های علمی از مشکل‌ترین امور می‌باشد، در ظاهر منسوب به ارسطو است و چون اختلاف آرا و عقاید در علوم انسانی امری بدیهی است. پس هر دیدگاه به نوعی تعریفی ارائه می‌نماید. در تعاریف جنگ نیز آرای زیادی دیده می‌شود.

### تعریف جنگ از دیدگاه جامعه‌شناسان

- **کنشهای متقابل اجتماعی :** کنشهای متقابل اجتماعی از ارتباطات متقابل اجتماعی دو یا چند تن از افراد بشر پدیدار می‌گردد که بر دو نوعند.

کنشهای متقابل پیوسته این کنشها به عنوان همکاری ، همانند گردی تعبیر می‌شود.  
کنشهای متقابل ناپیوسته این نوع کنشها به رقابت ، سبقت ، ستیز و کشمکش منجر می‌شوند.  
بنابراین جنگ ستیزه ای خشن و منظمی است که بین دو یا چند اجتماع مستقل اتفاق می‌افتد.

- **گاستون بو تول :** جنگ مبارزه مسلحانه و خونین بین گروههای سازمان یافته است.

- **عقیده دور کهیم :**

جنگ یک پدیده اجتماعی است. چون آفریننده تاریخ است و در عین این که تمدن می‌سازد، تمدن را از بین می‌برد. به بیان دیگر جنگ مرزی است که مراحل مهم حوادث تاریخ را از هم جدا می‌کند.



## • عقیده وبر:

وبر بر خلاف برخی از جامعه شناسان معتقد است که جوامع همواره مجموعه‌ای هماهنگ نیستند و برای رسیدن به نظم و هماهنگی ناگزیر از نبرد و درگیری می‌باشند. وی نبرد را یک رابطه اجتماعی بنیادی می‌انگارد. رابطه اجتماعی نبرد به گونه‌ای است که از طریق تحمیل اراده یکی از دو طرف درگیر بر طرف دیگر ایجاد می‌گردد.

او مبارزه را در همه جا و در تمام صحنه‌های زندگی اجتماعی می‌دید. اما حق تقدم را به سیاست خارجی داده و وحدت ملی را وجه نظر خود قرار می‌داد. او اعتقاد داشت که سیاست قدرت بین ملتها، که جنگها مظهر و نمود ظاهری آنها می‌باشد، به منزله بازمانده حقایق سپری شده گذشته نیستند. بلکه شکلی از مبارزه برای بقا در بین طبقات و ملتها می‌باشند.

## تعریف جنگ از دیدگاه مردم شناسان

از نظر آنها جنگ بین کلیه اقوام ابتدایی و در همه نقاط وجود داشته است و به منزله ابزاری برای حفظ استقلال اجتماعات کوچک، علیه دشمنان به منظور اظهار قدرت سیاسی یا برتری و سلطه بر دیگران بکار رفته است.

## تعریف جنگ از دیدگاه فلاسفه یونان

- بطور کلی فلاسفه یونانی اعم از هراکلیتوس و افلاطون و ارسطو، جنگ را ابزار مشیت الهی تلقی می‌کردند. بین بندگان و بردگان تفاوت ماهوی قائل بودند. دولت شهر را قبل از هر چیز سازمانی دفاعی و دژی جمعی می‌پنداشتند و جنگ را در راه حفظ حد و مرز آن امری ضروری و حتمی می‌شمردند.

## • عقیده ابن خلدون درباره جنگ:

ابن خلدون رابطه انسان با انسان را با توجه به تجاوزگری ذاتی انسان تبیین می‌کند. به نظر وی خوی تجاوزگری تهدیدی برای اصل نظام تعاون و معیشت انسان است.

## • عقیده خواجه نصرالدین طوسی:

خواجه نصرالدین طوسی عقیده دارد، همه انسانها علاقمند به زندگی راحت و بی دغدغه هستند. ولی امکانات موجود جوامع محدود است. بنابراین جنگ و درگیریها، ناشی از همین ارضای



غرایز و نفسانیات بشری است. بروز چنین شرایطی در جوامع به آنجا می‌انجامد که تنازع بقا و جنگ به اعماق جامعه کشیده شده و نسل آدمی در معرض انهدام و انقراض قرار می‌گیرد.

در ارائه تعریفی جامع از جنگ ابهامهای زیادی به چشم می‌خورد و هریک از تعاریف عنوان شده، نیازمند تفسیرند تا به درک بیشتر این مفهوم کمک کنند. در بین دانشمندان علوم مختلف بیش از همه جامعه‌شناسان در ارائه تعریف جنگ آغازگر بوده‌اند. البته آنان برخوردهای مسلحانه بین گروههای انسانی را مبنای تعریف خود قرار داده‌اند. جنگ می‌تواند از نزاع بین گروههای کوچک تا مقیاس منطقه‌ای و حتی جهان‌تعمیم یابد، لذا در تعریف جامع از جنگ توجه به این نکته ضروری است. کوینسی رایت می‌نویسد: «جنگ شرط قانونی است که به دو یا چند گروه متخاصم فرصت می‌دهد تا نزاعی را با نیروهای مسلح، احساسات مردمی، تعصبان قوی و فرهنگهای ملی سازمان دهند» او اضافه می‌کند: «جنگ هنگامی آغاز می‌شود که دولتی نیت خود را برای توسل به آن، از طریق اعلان جنگ یا ضرب الاجل اعلام می‌دارد.» کوینسی رایت علاوه بر اعتقاد به جنگ در ابعاد مختلف، به دو شرط اساسی، وجود دولت و اعلان حالت جنگی توجه می‌نماید.

کلازویتس می‌گوید: جنگ عمل خشونت باری است که هدفش وادار کردن حریف به اجرای خواسته ماست. جنگ ادامه سیاست است، جنگ نه تنها خصیصه نظامی بلکه دیپلماتیک، روانشناسی و اقتصادی را نیز دارد.

برداشت کلازویتس از جنگ در سطحی وسیع و تا حدودی همه‌جانبه است، زیرا او جنگ را زمانی مجاز می‌داند که نتوان از راه دیپلماسی به هدف رسید. در این صورت جنگ ادامه سیاست است و برای نیل به اهداف سیاسی باید از همه ابزار کمک گرفت.

فون بوگوسلافسکی جنگ را عبارت از «منازعه گروه مشخصی از انسانها، قبایل، ملت‌ها، مردم یا دولت علیه یک گروه متجانس دیگر» می‌داند.

اینهام جنگ را «جدل بین دو دولت از طریق قوای نظامی، با هدف تفوق و غلبه بر دیگری و اعمال شرایط دلخواه طرف پیروز» تعریف می‌کند.

وردوس جنگ را چنین تعریف می‌کند: جدلی مسلحانه بین دولتها، که در آن کلیه روابط صلح‌آمیز معلق شده باشد. از تعاریف ذکر شده درباره جنگ چنین برمی‌آید که جنگ با صلح در تضاد است و در این وضعیت، نزاع سازمان یافته آغاز می‌شود. اگر تعریف کلازویتس از جنگ را در کنار تعریف وردوس قرار دهیم نتیجه مناسبی از نگرشهای متفاوت از جنگ، به دست می‌آید.

یکی جنگ را ادامه سیاست می‌داند و دیگری، تعلیق روابط صلح‌آمیز همراه با جدال مسلحانه را جنگ



می داند. اگر سؤال کنیم که کدام نوع از جنگ، تجاوزکارانه و کدام یک قانونی است، پاسخی نخواهیم داشت. گاستول بوتول می نویسد «جنگ مبارزه مسلحانه و خونین بین گروههای سازمان یافته است.» او به کارگیری اسلحه در نزاع، خونین بودن آن و سازمان داشتن گروههای متخاصم را وجوه برجسته جنگ می داند. مارکس جنگ را «مامای انقلاب» می داند و تروتسکی می گوید:

« جنگ یک فن و مهارت است.»

عده ای به جای استفاده از واژه جنگ از ترکیب «برخورد مسلحانه» استفاده می کنند. در برخی از اسناد سازمان ملل نیز این جابجایی انجام شده است. عده ای معتقدند که اگر این تغییر و جانشینی تنها به خاطر تسری حقوق جنگ به جنگهای داخلی است. آیا به جا نبود که تعریف جنگ توسعه یافته و برخوردهای مسلحانه غیردولتی را هم در برگیرد؟

فارغ از مجادلاتی که در این خصوص وجود دارد، اما واژه جنگ را در این بررسی رساتر می دانیم. همچنین تعریف از جنگ را با توجه به هدفهایی که دنبال می شود جنگ از ابعاد علل وقوع بروز عینی آن و استراتژیها و تاکتیک های متداول مورد بررسی قرار می گیرد.

در حال حاضر جنگ هم از نظر مفهوم و هم از جهت شیوه های اجرای آن بسیار پیچیده شده است به نحوی که تشخیص مرز جنگ و صلح کار آسانی نیست. علل این پیچیدگی را در جای خود مورد بحث قرار خواهیم داد. با توجه به تعاریف ذکر شده، جنگ در موارد زیر وجود خواهد داشت

1. حداقل دو گروه متخاصم وجود داشته باشند.

2. حداقل یکی از آنها از قوای مسلح استفاده نمایند.

3. برخورد، هرچند ساده، برای مدت طولانی بین آنها جریان داشته باشد.

4. هر دو طرف به اندازه معمول سازمان داده شده باشند.

حال که دانسته ایم جنگ برخورد مسلحانه و سازمان یافته بین گروههای متخاصم است باید بگوییم این برخورد یا برخوردها نیاز به دانش و تجربه ای عمیق دارد. هرچنگ شامل چند نبرد و هر نبرد شامل چندین رزم است. طراحان و هدایتگران جنگ در سطوح مختلف برای نیل به هدف نهایی تلاش می کنند و هر یک نقش مهمی را به عهده می گیرند.

بررسی تحول جنگ بررسی تاریخ، تمدن و سیاست جوامع نشان می دهد که جنگ به مرور زمان تحول یافته و از نظر کمی و کیفی تغییر شکل داده است. مثلاً گفته می شود که جنگ در جوامع اولیه یک



واقعه اتفاقی بوده و احتیاج به مقدمات، ابزار و برنامه ریزی نداشت به همین جهت به سرعت به وجود آمده و در مدت کمی خاتمه می یافت. نیروها، دامنه و میدان نبرد محدود بود. این جنگها که در جریان عادی و روزمره زندگی افراد جامعه ایجاد اختلال جدی نمی کرد، اغلب از حد چند زد و خورد مختصر یا یک حمله ناگهانی به مرزهای همسایه تجاوز نمی کرد و به همین دلیل جنگ حوزه معینی نداشت. با پیشرفت و توسعه جوامع، جنگ هم تحول یافت. نیروهای ویژه این کار برگزیده و سازمان و تشکیلات خاصی عهده دار امر جنگ شد. از جهت علمی هم جنگ دچار تحول بوده است. برای مدتی مذهب و اخلاق، اصول خود را بر صحنه های نبرد حاکم گردانیدند. اصول و معیارهای حقوقی، ارزشی، اخلاقی و مذهبی روابط و نتایج و سطح برخورد نیروها را تنظیم می کرد.

به عنوان انگیزه های جنگی می توان از سیاست های توسعه ارضی امپراتوریها نام برد. پیدایش سیستم های متمرکز قدرت، سبب شد که حکومت ها در پی غلبه بر دیگران باشند. در این عرصه یا غلبه می کردند یا مغلوب می شدند. جنگ در این راه ابزاری برای استقرار امپراتوریهای جدید و سرنگونی امپراتوریهای قدیم گردید. امپراتوری روم جزء اولین دولتهایی بود که در فنون نظامی تبحر داشته و در کاربرد جنگ موفق بود. در یونان هم دولت شهرهایی به وجود آمد که جنگ را مورد توجه قرار می دادند. از جمله اسپارت را می توان نام برد که در فنون نظامی و جنگی پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد. با افول تمدن یونان دوره تازه ای در غرب آغاز شد. دین حضرت مسیح (ع) برای مدت زیادی حقوق جنگ را مورد تأیید و تفسیر قرار داده و به تدریج شاهان نیز وارد صحنه شدند تا بر مبنای نیات جاه طلبانه خود جنگها را به راه انداخته و اداره کنند.

از قرن چهاردهم به بعد که تحولات اجتماعی غرب آغاز می شود، زمینه برای استقرار ارتش حرفه ای فراهم می گردد. نظام فئودالی اروپا به تدریج جای خود را به نظامهای سیاسی متمرکز داده و پس از تأسیس ارتش های ملی (فلورانس فرانسه) جنگ نیز وارد مرحله تازه ای شد. انقلاب صنعتی با اثرات مختلف خود موجب افزایش تحرک نیروهای نظامی، دقت بیشتر آتش، وسعت بیشتر میدان نبرد و بالاخره فراگیر شدن جنگ شد. پس از این دوره لزوم برخورداری از ارتش های کار آمد مورد توجه قرار گرفت. در این مرحله با ظهور لیبرالیزم و ناسیونالیزم جنگ جهانی اول محصول برخورد نیروهای لیبرال سوسیالیست با سایرین بود. در این دوره ناسیونالیزم یکی از مهمترین انگیزه های اساسی در جنگها شد. در دوران جنگ جهانی از انگیزه های ناسیونالیستی حتی استالین و هوشی مین هم بهره گرفتند. با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد مسابقه تسلیحاتی دو ابرقدرت وقت، موجب تغییرات اساسی در شیوه ها و فنون جنگ گردید. پس از انفجار اولین بمب اتمی عده ای فکر می کردند که این خود در



جهت حفظ صلح مؤثر است اما بعد از آن نیز جنگها از صورت جهانی خارج و به صورت منطقه ای و محلی نمودار گشت. به جای جنگهای عمومی جنگ های محدود در همه جای جهان رخ داد. این جنگها از نظر عده ای ناسیونالیستی، استقلال طلبانه و ضداستعماری بود.